



**Study of *Al-Mu'jam fi Ma'a'ir Ash'ar alAjam* as an Imitation of
Naqd al-shi'r
Mojahed Gholami¹
(111-134)**

Abstract

Because In *Al-Mu'jam fi Ma'a'ir Ash'ar alAjam* there is not Reference to the *Naqd al-shi'r* and its writer, Qudama-ibn ja'far, only with A little cautious can talking about familiarity of Shams Qays Razi with Qudama-ibn ja'far's opinions and ideas in Poetry Criticism, that in last Centuries means Understanding good and bad poetry, and Reproduce them in *AlMu'jam fi Ma'a'ir Ash'ar alAjam*. What reinforces this idea, are similarities in these two books about the Defects of poetry like contradiction, Verbal and semantic errors, Features praise and other. For example, "Takhli" in *Al-Mu'jam* is equal to the three parts of "Deviation from metre" in *Naqd al-shi'r*; "Monaqeze" in *Al-Mu'jam* can be considered "Estehale & Tanaqoz" in *Naqd al-shi'r*; "Verbal errors" in *Al-Mu'jam* can be equated with word-weight's Coordination in *Naqd al-shi'r*; the defect of "Tafwif" in *Al-Mu'jam* can be seen in the Qudama-ibn ja'far's words about the defects of the word etc. The similarity between Shams Qays Razi and Qudama-ibn ja'far's ideas and opinions about praise and its quality, in the period of dependence of literature and poetry on the courts and institutions of power and the period of the spread of court poems, is also very interesting. Of course, it is reminded that sometimes Shams Qays Razi's ideas are different or more voluminous Compared with Qudama-ibn ja'far's ideas. Also Because *Naqd al-shi'r* is the first rhetorical book that has combined Islamic rhetoric with Greek rhetoric, so Shams Qays Razi according to His influences from *Naqd al-Shi'r*, is the first to introduce Greek philosophical and rhetorical material into Persian books and in this way it has influenced Persian rhetorical books. But *Naqd al-shi'r*, Due to having rule in introducing poetry criticism and having Pattern for knowing the good and bad standards of poetry is more methodical than *AlMu'jam fi Ma'a'ir Ash'ar alAjam*.

Keywords: *AlMu'jam fi Ma'a'ir Ash'ar alAjam*, *Naqd al-shi'r*, Literary Criticism, Rhetoric, Poetry Defects.

Received: March, 14, 2020 ; Accepted: September, 26, 2020

doi
10.22059/jlcr.2020.299428.1443
Print ISSN: 2382-9850-Online ISSN: 2676-7627
<https://jlcr.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: mojahed.gholami@pgu.ac.ir.
Assistant Professor of Persian Language and Literature, Persian Gulf University,
Bushehr, Iran.

بازخوانی المعجم فی معاییر اشعار العجم به مثابه تحریری از نقد الشعر

مجاهد غلامی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۰۵

علمی - پژوهشی

چکیده

با اندک‌مایه‌ای از احتیاط، آن هم به این دلیل که در المعجم فی معاییر اشعار العجم (حدود ۶۳۰ ق.) درباره تأثیرپذیری شمس قیس رازی از نقد الشعر قدامه بن جعفر (۳۳۷-۲۶۰ ق.) تصریحی وجود ندارد، می‌توان در آشنایی شمس قیس با ایده‌ها و آرای قدامه پیرامون نقد شعر که بنا بر تلقی قدامی به معنای معرفت محاسن و معایب شعر بوده‌است و بازآوری آن‌ها در المعجم، تردیدی به خود راه نداد. آنچه این ادعا را توش و توان می‌بخشد، به‌ویژه این‌همانی‌هایی است که درباره عیوب شعر و بحث‌هایی بر سر عیوب معاضله، تناقض، تخلیج، خطاهای لفظی، خطاهای معنوی، کیفیت مدح و... در این دو کتاب وجود دارد. برخی اشعاری که شمس قیس در کتاب خود به استشهاد آورده نیز فارسی‌شده شواهد شعری نقد الشعر در همان مواضع است. البته گاهی شمس قیس در مسائل بلاغت و نقد شعر نظرهایی هم دارد که در بردارنده چیزهایی افزون بر نظر قدامه و گاه متفاوت با آن است. خاصه یکی از جذبات‌ترین این‌همانی‌های المعجم با نقد الشعر، در دیدگاه‌های این دو نویسنده درباره «مدح» قابل ردیابی است؛ دیدگاه‌هایی که که تأثیرپذیری حکما و ادبای اسلامی از فکر یونانی و ارسطویی در مسئله اخلاق را نیز آیینگی می‌نماید. گذشته از این‌ها، نقد الشعر نخستین کتاب بلاغی‌ای است که در آن، بلاغت یونانی به بلاغت اسلامی آمیخته‌است. از اینرو شمس قیس رازی را به سبب تأثیرپذیری‌ای که از برخی ایده‌ها و آرای قدامه داشته است، باید کسی دانست که به واسطه وی گزاره‌هایی از فکر فلسفی و بلاغی یونانی به کتاب‌های بلاغی فارسی راه یافته‌است و آثار بلاغی و ادبی متأثر از خود را نیز به قدر وسع از آن برخوردار نموده‌است. نهایتاً از مقایسه المعجم فی معاییر اشعار العجم و نقد الشعر به آشکارگی برمی‌آید که آن نظام‌مندی‌ای که در الگوی پیشنهادی قدامه برای بازشناساندن جید و ردی شعر از یکدیگر هست و با تعریف وی از شعر پیوندی اندامیک دارد، در المعجم نیست.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، المعجم فی معاییر اشعار العجم، نقد الشعر، عیوب شعر.

۱. مقدمه

اذعان شمس قیس رازی در تألیف باب پنجم از قسم دوم المعجم فی معاییر اشعار العجم (حدود ۶۳۰ ق.)، به پیش چشم داشتن آرای بلاغیون پیشین درباره اوصاف ناپسندیده و عیوبی که در شعر روی تواند داد از یک سو، و نبود این قبیل مباحث بدان شکلی از

انسجام و گونه‌بندی که در *المعجم* آمده‌است، در کتاب‌ها و رساله‌های بلاغی فارسی پیش از آن از سویی دیگر، پژوهشگری را که درصدد کشف مآخذ احتمالی ایده‌ها و آرای شمس قیس رازی در باب عیوب شعر برآمده باشد، خواه ناخواه متوجه آثار بلاغی عربی می‌کند. تلقی این قبیل مباحث از سوی شمس قیس رازی به نقد شعر نیز بسنده‌است، تا انگیزه در کنار هم قرار دادن *المعجم فی معاییر اشعار العجم* شمس قیس رازی با *نقد الشعر* قدامة‌بن جعفر (۳۳۷-۲۶۰ ق.)، و دیدن و بررسی آن‌ها از این نظرگاه فراهم آید. به‌ویژه اینکه هر دو کتاب، نخستین کوشش‌های نظام‌مند در معرفت معایب و محاسن کلام منظوم و نقد شعر را در ادب فارسی و ادب عرب آینگی می‌کنند.

نکته ارزشمندی که در آغاز باید بدان توجه کرد و از تبعات غفلت از آن، از جمله تصور نادرست فقدان نظریه و نقد ادبی در گذشته ادبی اسلام و ایران، برحذر داشت، تعریف قدامة‌بن جعفر و شمس قیس رازی از معرفت معایب و محاسن شعری به «نقد شعر» است. از سده بیستم میلادی به این سو، آنچه از نقد ادبی فهمیده می‌شود، خوانش نظریه‌مدار و روش‌مند متن برای کشف دلالت‌های ثانوی و معانی ضمنی آن است. این تلقی نوین از نقد ادبی، آن را به مثابه «عملی نظریه‌ای» (Selden & etc., 2005: 10) معرفی نموده که خواننده را در تألیف معنا با نویسنده، مشارکت داده‌است و گاه با دست‌ودل‌بازی، برای خواننده بهره و حصه بیشتری در معنا کردن متن ادبی نسبت به نویسنده نیز در نظر گرفته‌است. داشتن نظریه، لازمه دست یازیدن به چنین نقدی از متون است؛ آن هم نظریه‌ای که از جمله مشخصات آن، «میان‌رشته‌ای» بودن است:

۱. نظریه، میان‌رشته‌ای است؛ گفتمانی است با تأثیراتی بیرون از حوزه اصلی خود.
۲. نظریه، تحلیلی و فرضی است. تلاشی است برای فهم اینکه چیزهایی را که جنس یا زبان یا نوشتار یا معنا یا سوژه می‌نامیم، چه چیزی را در بر می‌گیرد.
۳. نظریه، نقد عقل سلیم است؛ نقد مفاهیمی که طبیعی تلقی می‌شوند.
۴. نظریه، تأمل‌آمیز است؛ تفکر درباره تفکر است؛ واکاوی مسائلی است که برای دانستن چیزها در ادبیات و دیگر اشکال گفتمانی به کار می‌بریم (Culler, 2000: 14-15).

نمود چنین تجربه و تلقی از نقد ادبی در گذشته ادبی اسلام و ایران و نیز غفلت از این نکته که نقد ادبی مسئله‌ای تعیین تکلیف‌شده و غیرمتغیر نیست و ماهیت آن در اعصار و ازمنه مختلف می‌تواند متفاوت باشد، برخی را به اشتباه به ورطه انکار وجود نقد و نظریه

ادبی در این گذشته ادبی انداخته است. حال آنکه گذشته ادبی اسلام و ایران، هم از نقد ادبی برخوردار بوده است و هم از نظریه ادبی؛ چراکه نقد اساساً مبتنی بر نظریه، حتی در بدوی ترین و شخصی ترین شکل های آن است و «هر قرائتی از متن، بی شک متضمن پذیرش نظریه ای آگاهانه یا ناآگاهانه و منسجم و مبتنی بر اطلاعات کافی و یا نامنسجم و فاقد اطلاعات دقیق [از سوی خواننده] است» (برسler، ۱۳۹۳: ۷۶) و «حتی در پشت عملی ترین شکل های نقد و متن مدارترین تفسیرها یا ارزشیابی ها هم، انگاشت ها و دلالت های ضمنی نظری پنهان شده است» (هارلند، ۱۳۹۳: ۱۱). همچنین، به گفته لیس تاپسن:

«حتی برداشت های شخصی و طبیعی ما از ادبیات و جهان زیستی ما، برداشت هایی که به نظریه آلوده نشده اند، بر پایه فرضیات یا شیوه هایی از جهان نگری شکل گرفته اند که خود، بنیادی نظریه ای دارد و ما آگاه نیستیم که ملکه ذهن مان شده اند؛ به تعبیر دیگر، برداشت غیرنظریه ای وجود ندارد. ما ممکن است از مفروضات نظریه بنیادینی که به تفکر ما جهت می دهند، آگاه نبوده نباشیم، اما در هر حال، این مفروضات وجود دارند» (Tyson, 2006: 4).

با درنگی بر نوشته های بلاغی، تذکره ها، مجابات و مناظرات منظوم و مثنوی شاعران و نویسندگان، یعنی اهم آبخورهای استنباط انگاره ها و ایده های پیشینیان در باب نقد ادبی، دریافت تواند شد که نقد ادبی تا حوالی مشروطه خواهی و آشنایی با فرآورده های فکر اروپایی، عمدتاً بازبسته به شناخت ظرایف و لطایفی بوده است که در زیبایی و زشتی آثار ادبی دخالت داشته اند. از آثار ادبی نیز پی آیه نگرشی دیرساله که ادبیات را در شعر می دیده است و نثر را در جنب نظم چندان به چیزی نمی گرفته، عمدتاً آثار منظوم خواسته می شده است و روی هم رفته علم نقد شعر به تعبیر معیار/الأشعار، از جمله صناعاتی به شمار می رفت که به عوارض شعر تعلق داشته است (ر.ک؛ طوسی، ۱۳۶۹: ۱۷۱). با این درآیه، به روشنی برمی آید که چرا شمس قیس رازی و قدامه بن جعفر باید نوشته هایشان را پیرامون معیارهای بازشناساندن خوب و بد شعر از یکدیگر، نقد ادبی دانسته باشند!

گذشته از این ها، آنچه جستار پیش رو درصدد برملا کردن آن برآمده، تأثیرپذیری شمس قیس رازی از قدامه و حدود و ثغور این تأثیرپذیری و نیز ثمرات و برکاتی است که پی آیه آن، نصیب بلاغت فارسی شده است: نخست آنکه در سراسر المعجم، از قدامه بن جعفر و کتاب نقد الشعر نامی برده نشده است که به استناد آن بتوان به قطعیت از آشنایی

شمس قیس رازی با قدامه و آرای بلاغی وی سخن گفت. بنابراین، به پشت گرمی شواهدی نظیر مشابهت‌های آنچه در باب عیوب شعر بر قلم شمس قیس رازی رفته، با آنچه در این زمینه بیش از سیصد سال^۱ پیش از وی بر قلم قدامه رفته بوده است، می‌توان تقریباً با یقین نقد الشعر را در سیاهه مأخذ المعجم فی معاییر اشعار العجم قرار داد. دودیدگر آنکه چون قدامه بن جعفر از طلایه‌داران جریان تطبیق و تلفیق بلاغت اسلامی با بلاغت یونانی بوده است و مواردی از فکر بلاغی و منطقی ارسطویی با وی وارد بلاغت اسلامی شده، صاحب المعجم را نیز به دلیل آنکه نخستین بلاغی است که تا بدین اندازه از قدامه بن جعفر تأثیر پذیرفته^۲، باید نخستین کسی دانست که به واسطه وی، چیزهایی از بلاغت و منطق یونانی و عمدتاً نیز ارسطویی وارد بلاغت فارسی شده است و به‌ویژه در آثاری که به تأثیر و تقلید از مطالب المعجم نوشته شده، بازتاب یافته است.

یادآور می‌گردد قدامه بن جعفر احتمالاً فن شعر ارسطو را خوانده بوده، با آرای معلّم اول آشنایی داشته است. این آشنایی می‌تواند با مطالعه ترجمه ابوبشر متی بن یونس (ف. ۳۲۸ ق.) از فن شعر ارسطو و تلخیص کندی (ف. ۲۵۲ ق.) از آن کتاب و نیز دو ترجمه از فن خطابه ارسطو که ظاهراً یکی از آن‌ها ترجمه اسحاق بن حنین (ف. ۲۹۸ ق.) بوده (ر.ک؛ ابن ندیم، ۱۳۹۱ ق.؛ ۳۱۰)، حاصل آمده باشد. اغلب کسانی که درباره قدامه بن جعفر و کتاب وی سخنی بر زبان آورده‌اند نیز با تعبیر گوناگون، گرایش وی به فلسفه و بلاغت یونانی را گوشزد نموده‌اند؛ از جمله آنکه:

«پس از ترجمه دو کتاب معروف الخطابیه و الشعر ارسطو به زبان عربی، بعضی از متفلسفان کوشیدند که قواعدی برای بلاغت عرب، به شیوه‌ای که از کتب یونانی آموخته بودند، تدوین کنند. یکی از آن افراد، قدامه است که تا اندازه‌ای در کتاب نقد الشعر از اسلوب کتاب‌های ارسطو متأثر است و تأثیر کتب یونانی در نقد الشعر قدامه به خوبی جلوه‌گر است...» (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۷۳).

۲. پیشینه پژوهش

دور از انتظار هم نیست که پژوهش‌های نویسندگان و ناقدان عرب، از قبیل البلاغه تطوّر و تاریخ (شوقی ضیف، ۱۹۶۵ م.)، تاریخ النقد الأدبی عند العرب (احسان عباس، ۱۹۸۳ م.)، شعر و آینه: تئوری شعر و مکاتب شعری (احسان عباس، ۱۳۸۸) و گرایش‌های فلسفی در نقد ادبی: آرای ادیبان و حکمای اسلامی در سده‌های میانه (سعید عدنان، ۱۳۷۶) که به‌ویژه جایگاه نقد الشعر در تاریخ تطوّر بلاغت اسلامی و نظریه ادبی-بلاغی نویسنده آن

را مورد مذاقه قرار داده‌اند، متعرض تأثیرگذاری‌های این کتاب بر آثار بلاغی فارسی، از جمله *المعجم فی معاییر اشعار العجم* نشده باشند. پژوهشگران ایرانی نیز اگرچه از واکاوی نقد الشعر غافل نبوده‌اند، اما جز به‌ندرت و آن هم در حد اشاره‌هایی کوتاه و گذرا، از تأثیرپذیری صاحب *المعجم* از *نقد الشعر* سخن نگفته‌اند. حمید زرین کوب در مقاله «آشنایی با کتاب *نقد الشعر*» (۱۳۵۱)، برخی اصطلاحات بلاغی مذکور در *المعجم* را نام برده‌است که یادآور *نقد الشعر* و یا یادآور کتاب‌هایی است که به *نقد الشعر* توجه داشته‌اند. وی متذکر نفوذ *نقد الشعر* در نظرهای انتقادی شمس قیس نیز شده‌است. هرچند چنین می‌نماید که تأثیر *نقد الشعر* بر بلاغت و ادب فارسی، از آن مقدار «اندک» که شادروان زرین کوب تشخیص داده‌است، بیشتر باشد. همچنین، علاوه بر عبدالحسین زرین کوب که در کتاب *نقد ادبی* (۱۳۵۶)، گاه از نظرهای قدامه‌بن جعفر در بلاغت و نقد سخن به میان آورده، محمدرضا شفیعی کدکنی که در *صوّر خیال در شعر فارسی* (۱۳۵۰) به آرای قدامه و شواهد ابیات *نقد الشعر* ارجاع داده‌است و نصرالله امامی که در *میان‌های نقد ادبی* (۱۳۸۵) به‌اجمال به معرفی قدامه و کتاب وی پرداخته‌است، محمد علوی مقدم نیز در مقاله‌های «علم بلاغت در قرن سوم هجری» و «تأثیر دو کتاب ارسطو در بلاغت عربی»، درباره نقش *نقد الشعر* در بلاغت اسلامی و تأثیرپذیری او از رتوریک یونانی، مطالبی را بیان داشته‌است که همگی به قدر خود سودمند هستند.

۳. طرح‌هایی در بیان عیوب شعر

قدامه‌بن جعفر پس از صرف نام بردن از فروع پنج‌گانه علم شعر، یعنی مباحث بازبسته به عروض، قافیه، لفظ، معنا و نقد، از آنجا که برآنست درباره نقد شعر و تمییز جید از ردی آن کتابی نوشته نشده، به نوشتن *نقد الشعر* دست یازیده‌است. جز این، برای قدامه، پرداختن به نقد شعر از دیگر فروع علم شعر سزاوارتر است؛ زیرا از آن میان، فقط دو فن عروض و قافیه را بی‌چون و چرا خاص شعر می‌داند و ضمناً بحث درباره همین دو را نیز غیرضروری قلمداد می‌نماید؛ زیرا برآنست که وزن و قافیه به‌آسانی و بدون آموزش در طبع اغلب مردم وجود دارد و آنچه بر این معنا دلالت دارد، این است که تمام اشعار سخته‌ای که بدان‌ها استشهاد شده، سروده کسانی است که پیش از تألیف کتاب‌های عروض و قافیه می‌زیسته‌اند و اگر ضرورتی به این دو دانش وجود داشت، تمام یا اغلب این اشعار، فاسد و معیوب می‌بود. دیگر اینکه پس از وضع علوم عروض و قافیه نیز بی‌نیازی مردم از آن‌ها مشهود است و آن که این علوم را می‌داند و آن که نمی‌داند، بدون

رجوع بدان‌ها و صرفاً به اتکای ذوق خود است که شعر می‌گوید (ر.ک؛ قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۶۱-۶۲). آنچه پی‌آیه این مقدمه کوتاه به قلم قدامه رفته‌است، رساله‌ای است یکسره درباره شناخت معاییر نیک و بد شعر عرب که از نظر فنی و علمی، توفیق مؤلف آن در تطبیق و تلفیق بین نقد عربی و نقد یونانی، قطعی و محرز است و «بدون شک، قدامه از این طریق توانسته‌است نقد ادبی را تحت ضابطه و قاعده علمی و منطقی دربیآورد و ملاک و معیار درست مشخصی برای آن به دست دهد» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۵۲).

در مقابل، شمس قیس رازی فربه‌ترین و نخستین بخش از المعجم را به عروض و قافیه اختصاص داده‌است و بی‌پرده و پروا به کسانی که قدر و قرب معرفت عروض را انکار می‌کنند، تاخته‌است:

«و آنچه بعضی (شاعران) کوتاه‌نظر گویند که مقصود از علم عروض آن است تا مردم بر نظم کلام قادر گردند و چون راست طبع در معرفت موزون و ناموزون سخن بدان محتاج نیست و کژطبع را که در جبلت، استعداد وزن و ذوق معرفت آن نباشد، به واسطه عروض، تخریجی نمی‌افتد، فن عروض علمی بی‌منفعت و تحصیلی مستغنی عنه باشد، خطای محض است و جهل صرف و دال است بر آنکه قائل آن نه از علم اسرار شاعری بهره دارد و نه از معرفت علوم نصیبی، و مقدمه و نتیجه این دعوی غلط است؛ چه هرچند ممکن است که کژطبع را به دوام ممارست اشعار و طول مداومت بر تقطیع ابیات مختلف، قریحت استقامت پذیرد و سکر طبع گشاده شود تا نظم شعر دست دهد و متکلف اشعار او مطبوع گردد، اما وضع این فن، خود نه از بهر آن است تا کسی شعر گوید، یا بر نظم سخن قادر شود، بلکه مقصود اصلی از این علم، معرفت اجناس شعر و شناختن صحیح و متکسر اوزان است، برای آنکه شعر گفتن به هیچ سبیل واجب نیست، لکن معرفت اشعار منظوم و اوزان مقبول برای شرف نفس و دانستن تفسیر کلام باری، عز شأنه، و معانی اخبار رسول^(ص) لازم است» (رازی، ۱۳۶۰: ۲۸-۲۷).

از این رو، مطالب مختصر وی در نقد شعر ذری، تتمه‌ای بر مبحث قافیه به نظر می‌آید و نیز میان آن با مطالبی که به دنبالش در تعریف محسنات و صنایع شعر بیان شده، چندان ارتباطی نیست. آیا شمس قیس رازی با این اظهار نظر، قصد تعریضی بر قدامه را داشته‌است؟ چندان بعید نیست. بنابراین، می‌توان بر آن بود که اگرچه شمس قیس رازی به ظن قریب به یقین، در تألیف المعجم به نقد الشعر توجه داشته‌است و از مطالب آن،

خاصه درباره عیوب شعر بهره‌ها برده، یکسره هوادار آرا و ایده‌های قدامه نیز نمانده‌است و در موضعی بی‌آنکه از او نامی به میان آورده باشد، با نظر او به مخالفت برخاسته‌است. به هر حال، بخش نقد شعر از المعجم، هرچند نسبت به پراکنده‌گویی‌های گذشتگانی چون رادویانی و وطواط درباره محاسن و معایب شعر، بافتار و انسجامی مثال‌زدنی دارد، اما در کنار بافتار و انسجامی که در نقد الشعر هست، تا اندازه‌ای بی‌بینه است. این بی‌بینیگی خاصه در طرح‌ریزی بیان مطالب به چشم می‌آید. صاحب نقد الشعر در ابتدا شعر را به «سخن موزون و مقفایی که بر معنایی دلالت داشته باشد» (قدامة بن جعفر، بی‌تا: ۶۴)، تعریف می‌کند. سپس از گذر این تعریف، برای شعر چهار سبب مفردة وزن، قافیه، لفظ و معنا، و بر مبنای اینکه هر کدام از این اسباب می‌تواند با سایر اسباب ائتلاف داشته باشد، چهار سبب مؤتلفه «لفظ-معنا»، «لفظ-وزن»، «معنی-وزن» و «معنی-قافیه» در نظر می‌گیرد. البته از ائتلاف اسباب مفردة شعر با یکدیگر، قاعدتاً شش سبب مؤتلفه می‌تواند حاصل شود. اما قدامه بنا بر دلایلی^۳ قافیه را فقط با معنا قابل ائتلاف می‌داند و «ائتلاف لفظ - قافیه» و «ائتلاف وزن- قافیه» را اساساً زاید می‌شمارد. قدامه با این طرح سنجیده و اندیشیده توانسته‌است بافتارمند و باندام، بی‌اختلاط و اشتباه، محاسن و معایب شعری را پی‌آیه این اسباب هشت‌گانه و در پیوند با هر کدام از آن‌ها بیان نماید.

اگرچه شمس قیس رازی نیز از تعریف شعر سر باز نزده‌است و از تعریف وی درباره شعر نیز شش عنصر یا شش سبب (لفظ، معنا، وزن، قافیه، تسویت یا متحدالوزن بودن مصارع، ذومصراعین بودن) قابل استنباط است، اما وی برخلاف قدامه، به متعلق کردن عیوب شعر با آنچه از عناصر و اسباب شعر که در تعریف وی از شعر مندرج است، چه در حالت انفراد و چه در حالت ائتلاف، چندان توجه و تصریحی ندارد. تنها هنگام بحث درباره «عدول از جاده صواب در شعر» است که ضمن گونه‌بندی آن، گونه‌ای از آن را در پیوند با وزن و قافیه بررسی کرده‌است:

«عدول از جاده صواب در شعر چند نوع است: نوع اول آن است که شاعر برای صحت وزن یا درستی قافیه، لحنی به شعر خویش درآورد و خطای لفظی (زیادات، حذف، تغییر الفاظ از منهج صواب) یا معنوی را جایز دارد» (رازی، ۱۳۶۰: ۲۹۷).

چنان‌که به روشنی برمی‌آید، در دید و داوری شمس قیس، خطاهای لفظی و معنوی در شعر، یا بازبسته به وزن است، یا بازبسته به قافیه که البته این با نظر قدامه تفاوت دارد.

ضمن آنکه جای این خرده‌گیری بر شمس قیس هست که شواهدی که در المعجم برای خطاهای معنوی در شعر آورده، از عهده اثبات مدعی وی در اینکه این خطاها بنا بر ضرورت وزن و قافیه به وجود آمده‌است، بر نمی‌آیند و تواند بود که عیبی که شمس قیس در این ابیات سراغ داده‌است، ربطی به ناگزیری وزن و قافیه نداشته باشد.

۵. عیوب شعر در نقد الشعر

چنان‌که گفته شد، قدامه با یک الگوی سنجیده و اندیشیده که از سامان‌مندی اندیشگی وی حکایت دارد، به سروقت نقد شعر و تبیین معیارهای بازشناساندن جید آن از ردی آن رفته‌است. وی پس از مشخص کردن اسباب مفرده و مؤتلفه شعر در فصلی جداگانه، ابتدا دربارهٔ نعوت هر کدام از این اسباب و نیز محسنات و صنایعی که در پیوند با آن‌ها بر استتیک شعر تأثیر دارد، سخن گفته‌است. سرانجام، در فصل سوم نقد الشعر که یکسره به عیوب شعر اختصاص یافته، با مرزگذاری مشخص، به تشریح و توضیح عیوبی پرداخته که به هر کدام از اسباب هشت‌گانه مذکور متعلق است:

عیوب شعر در نقد الشعر						
عیوب لفظ:		مخالفت با نحو و لغت		استعمال کلمات نامستعمل و وحشی		معاظه
عیوب وزن:		خروج از عروض		تخلیج		زحاف
عیوب قافیه:		تجمیع		اقوا		ایطا سناد
عیوب معنا:		عیوب مدح	عیوب هجا	عیوب مرثیه	عیوب تشبیه	عیوب وصف
عیوب عامه معنا:		فساد اقسام	فساد مقابلات	فساد تفسیر	استحاله و تناقض	ایقاع ممتنع
عیوب ائتلاف لفظ و معنا:		اخلال				
عیوب ائتلاف لفظ و وزن:		حشو		تثلیم		تذنیب
عیوب ائتلاف معنا و وزن:		مقلوب				
عیوب ائتلاف معنا و قافیه:		تکلف در قافیه و تأثیر قافیه دشواریاب بر معنای بیت				

جدول ۱: عیوب شعر در نقد الشعر با توجه به تعلق آن‌ها به هر کدام از اسباب مفرده و مؤتلفه شعر

تصویر نظریه قدامه بن جعفر در نقد ادبی و اندیشه و ایده وی درباره عیوب شعر و رهیافت‌های بازشناساندن خوب و بد شعر از یکدیگر را به تمامی در الگوی پیشنهادی وی در این زمینه می‌توان دید. قابل یادآوری است که مطالب قدامه درباره نعت‌های شعر که به وجه ایجابی، شعر خوب و کیفیت اسباب آن در حالت‌های انفراد و ائتلاف را آیینگی می‌کند، اگر به وجه سلبی خوانده شود نیز از زاویه‌ای دیگر گزارشگر آرای مؤلف درباره عیوب شعر می‌تواند باشد. کاتب بغدادی خود نیز با عنایت بدین مسئله، گاه در بیان برخی عیوب شعری، به آنچه پیشتر درباره نعت شعری ارجاع داده‌است؛ مثلاً گفته که از مطالب وی در فصل نعت‌های شعر درباره صحّت مقابله می‌توان موارد فساد مقابله را دریافت.

سرانجام، عیب‌هایی که در نقد الشعر قدامه بن جعفر از آن‌ها سخن رفته‌است، به اشکال گوناگون در کتاب‌ها و رساله‌های بلاغی فارسی، از جمله المعجم فی معاییر اشعار العجم، قابل رصد کردن است:

- برخی از عیوب مذکور در نقد الشعر، در المعجم و کتاب‌های بلاغی فارسی پیش از آن (ترجمان البلاغه و حدائق السحر) نیز به چشم می‌آیند.

- برخی از عیوب مذکور در نقد الشعر، با نام‌هایی غیر از آنچه که قدامه بر آن‌ها گذاشته، در المعجم آورده شده‌است.

- عیوبی هم هستند که بدون آنکه قدامه بن جعفر نامی بر آن‌ها گذاشته باشد، به توضیح آن‌ها پرداخته‌است. این عیوب در نوشته‌های بلاغی عربی و فارسی چند سده بعد است که با «نام‌های تثبیت‌شده» باز نشر می‌شوند.

۶. این‌همانی‌های عیوب شعر در المعجم و نقد الشعر

چنان‌که از برابر نهادن عیوب شعر در المعجم و نقد الشعر برمی‌آید، آنچه شمس قیس از آن به «مناقضه» (تناقض) نام برده‌است، در نقد الشعر با عنوان «استحاله و تناقض» پیشینه دارد. می‌نماید که خود قدامه نیز در این زمینه وامدار فکر یونانی است و این عیب را به گفته شوقی ضیف، از کلام ارسطو درباره متناقضات در فنّ خطابه و بحث استحاله (محال‌گویی شعرا) در فنّ شعر ارسطو به عاریه گرفته‌است (ر.ک؛ ضیف، ۱۹۶۵ م: ۹۲). تفصیل و دست‌کم، تفصیلی که نقد الشعر در این زمینه بر المعجم دارد، آن است که قدامه ابتدا جهات چهارگانه تقابل اشیاء (مضاد، تضاد، نیست و هست، نفی و اثبات) را برشمرده‌است و بر بنیاد آن، تناقض را «جمع شیء با مقابل آن، به شرط اینکه این اجتماع از یک جهت باشد» (قدامه بن جعفر، بی تا: ۱۹۶) تعریف نموده‌است. این کار باعث شده‌است

تشخیص تناقض از حوزه بازستگی صرف به ذوق ناقد، یعنی آنچه که در المعجم است، خارج گردد و تشخیص آن بر عهده یک استنتاج منطقی گذاشته شود؛ برای نمونه، این بیت که در المعجم، ذیل تناقض بدان استشهاد شده است:

«هجران تو با مرگ برابر کنم ایراک از مرگ بتتر باشد هجران تو دانی»

بر مبنای نظر شمس قیس متناقض است، چون معنای دوم، ناقض و نافی معنای اول است و بر مبنای نظر قدامه، متناقض است، چون در آن، میان دو متقابل که تقابل آن‌ها از سنخ نفی و اثبات (گونه چهارم) است، از یک جهت جمع شده است. شمس قیس رازی برای آگاه کردن ما از اعتمادش بر ذوق ناقد در تشخیص غث و سمین شعر، طوری که گاه ناقد را از ارائه هر گونه دلیلی نیز در این زمینه بی‌نیاز گرداند، سخاوتمندی نیز به خرج داده است:

«... و چون صاحب‌هنری به معرفت شعر شهرت یافت و به نزدیک نحاری سخنوران به نقد شعر محکوم‌علیه شد و مشاراًلیه گشت، سخن او را در رد و قبول هر لفظ و معنی که گوید، نصی صریح شناسد و او را [در آن] مجتهدی مصیب داند و به هر چه گوید، از وی حجتی قاطع و علتی واضح نطلبد که "بسیار چیزها بود که به ذوق در توان یافت و از آن عبارت نتوان کرد" (رازی، ۱۳۶۰: ۴۶۱).

طرفه آنکه این بیت که شمس قیس برای عیب مناقضه بدان استشهاد کرده، فارسی‌شده بیتی است از عبدالرحمن بن عبدالله القس که اتفاقاً در نقد الشعر، بی‌آیه همان عیب تناقض بدان استشهاد شده است:

«أرى هجرها والقَتْل مثْلین فاقصروا ملامکم فالقَتْلُ أَعْفَى و أيسر»
(قدامة بن جعفر، بی‌تا: ۲۰۰).

در جاهایی نیز نظریات و توضیحات شمس قیس درباره عیوب شعر، فربه‌تر از آن قدامه است؛ چنان که در نقد الشعر، از میان گونه‌هایی که شمس قیس آن‌ها را «تضمین» و از عیوب شعر دانسته، صرفاً گونه‌ای که در آن معنای بیت به بیت پس از خود موقوف است، عیب شعر تلقی شده است؛ آن هم با اسم «مبتور» و به مثابه یکی از فروع عیوب ائتلاف معنا و وزن.

عیب «تخلیع» در المعجم را با پیش چشم داشتن گستره‌ای که شمس بدان اختصاص داده، می‌توان با اقسام سه‌گانه عیوب وزن در نقد الشعر، یعنی خرج از عروض، تخلیع و

زحاف یکی دانست. البته قدامه در این زمینه تصلّبی ندارد و خروج از وزن و تزحیف در شعر را به صورت محدود و چنان که تمام قصیده را به خود درگیر ننماید، جایز می‌داند. خطاهای لفظی از منظر شمس قیس که شامل «زیادات»، «حذوف» و «تغییر الفاظ از منهج صواب» می‌شود، همگی پیش از وی پی‌آیه عیوب ائتلاف «لفظ - وزن» و به ترتیب با نام‌های «تذنیب»، «تثلیم» و «تغییر» در نقد الشعر قدامه سابقه دارد؛ با همان تعریف‌ها و تلقی‌ها. تنها برمی‌آید کاربرد «سُلیم» به جای «سلیمان» که در مصراع «و نسج سلیم کلّ قصاء ذائل» آمده و از نظر قدامه، مصداق «تغییر» است (ر.ک؛ همان: ۲۰۷)، داخل در عیب «تثلیم» باشد و به هر حال، حسابش را باید از کاربرد «سَلّام» (به جای سلیمان) که پی‌آیه عیب «تغییر» بدان استشهدا شده، جدا نمود.

حدود دو قرن پس از المعجم است که عیوب مذکور با نام‌هایی که در نقد الشعر بر آن‌ها گذاشته شده، در یکی از نوشته‌های بلاغی فارسی، موسوم به بدایع الصنایع، خودنمایی می‌کنند:

«تثلیم: آن است که در نظم، لفظی آرند که محتاج باشند به آنکه چیزی از وی کم کنند، تا وزن درست باشد و کم کردن آن چیز میان شعرا شایع نباشد...
تذنیب: آن است که در نظم، لفظی آرند که محتاج شوند به آنکه چیزی در وی زیاده کنند، تا وزن درست باشد...
تغییر: آن است که لفظی را از صورتی که دارد، به صورتی دیگر گردانند، از برای ضرورت وزن...» (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۳۰۰-۳۰۱).

گذشته از عیوب تذنیب، تثلیم و تغیر، دو عیب «حشو» و «تعطیل» نیز در نقد الشعر از فروع عیوب ائتلاف «لفظ - وزن» هستند. شمس قیس جداگانه از این دو عیب حرفی زده‌است. البته پی‌آیه نوع دوم «عدول از جاده صواب در شعر» از مواردی که به عنوان مصادیق این نوع برشمرده شده، یکی «تقدیم و تأخیرات ناپسند» در شعر است که با تعریف صاحب نقد الشعر از «تعطیل»، این‌همانی دارد.

همچنین، استعاره‌های رکیک را که به نظر شمس قیس از عیوب شعرند، می‌توان یکسره با عیب «معاضله» در نقد الشعر برابر نهاد. قدامه به پشت‌گرمی داوری عمرین خطاب درباره شعر زهیر و آنچه در پاسخ به پرسش خود درباره چستی معاضله از کسی به نام احمدبن یحیی شنیده، «تداخل کلمات ناسازگار و نامتجانس در یکدیگر» را عیب شعر دانسته‌است و از آن با عبارت «فاحش الاستعاره» (قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۱۷۴) نام برده‌است.

قلمداد شدن استعاره‌های ناخوش به عنوان عیبی از عیوب شعر، البته به پیش از نقد الشعر بازمی‌گردد. دور نیست که قدامه بن جعفر این مسئله را از کتاب البدیع (۲۷۴ ق.) گرفته باشد که پایان باب اول آن (ر.ک: ابن معتر، ۱۴۰۲ق: ۲۳-۲۴) به توضیح استعاره‌های ناخوش اختصاص یافته است. اما نام‌گذاری این عیب به معاضله، ابداع قدامه است.

نظر شمس قیس رازی درباره «خطاهای معنوی» و «معانی واهی» در شعر که به ترتیب از فروعات نوع اول و نوع دوم، عدول از جاده صواب در شعرند و با توجه به تجانس و تشبیهایی که دارند، جدا شدن آن‌ها از یکدیگر اساساً محل تأمل است، چندان بی‌شائبه و روشن نیست. وی بدون آنکه تعریفی از این دو عیب و اشکال احتمالی و سنجه‌های تشخیص آن‌ها به دست داده باشد، تعدادی بیت را که در دیوان‌های شعر فارسی مطالعه نموده است و یا از مصاحبان شعردان خود شنیده، در معانی آن‌ها نقص و خللی یافته، پی‌آیه خطاهای معنوی و معانی واهی در شعر آورده، بدان‌ها استشهاد کرده است. اگر بر سر این شواهد ابیات درنگی کنیم و آن‌ها را با شواهد ابیات نقد الشعر، در برخی جاهای این کتاب، بررسی کنیم و بسنجیم، هم می‌توانیم سریان با واسطه یا بی‌واسطه اندیشه‌های بلاغی قدامه بن جعفر در المعجم را پی بگیریم و هم برای این دو عیب تعریف روشن‌تری بیابیم که دست‌افزار ما در نقد شعر دری باشد و به جای واگذاشتن صرف ناقد به شم ادبی خود، وی را به معیارهای علمی نقد نیز تجهیز کند. با این درآیه، برای معیوب دانسته شدن گزاره‌های «دستان زدن جرس بسان عندیسی از عنادل» (منوچهری)، «از نور خود جدا شدن زهره» (سنائی)، و «تعاطی» را از باب تفاعل تصور کردن (رافعی) در المعجم می‌شود، با تمسک به توضیحات قدامه، به ترتیب پیرامون عیوب «حشو»، «مخالفت با عرف» و «مخالفت با قوانین نحو و لغت»، دلایلی استوار بر سر دست گرفت. ضمناً قدامه بن جعفر بر آنست که آگاهی ما از این مسئله که شاعر می‌خواسته کلمه‌ای را در شعرش بیاورد که آن را استوار سازد و به جای آن کلمه‌ای را به کار برده که شعرش را محال و ناقص کرده، تأثیری در اصل قضیه ندارد و لازم نیست ناقد، تصورات خود را به پای شاعر بنویسد و تصریحات وی را نادیده بگیرد (ر.ک: قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۲۰۰).

این همانی‌های المعجم با نقد الشعر درباره عیوب شعر، البته به باب پنجم از قسم دوم کتاب موقوف نیست و بیرون از این بخش نیز ضمن تعریف برخی صنایع بدیعی یا رهنمود دادن به شاعران و آگاه کردن آن‌ها از ویژگی‌های شعر خوب، نکاتی بر قلم شمس قیس

رازی رفته‌است که باز با نظرات قدامه سنجیدنی است؛ برای نمونه، شمس قیس یکی از نموده‌های صنعت «تفویف» را آن دانسته که شعر «از غرایب الفاظ و مهجورات لغت فرس» خالی باشد (رازی، ۱۳۶۰: ۳۲۹). وی این نظر را پی‌آیه «متکلف و مطبوع» بازآورده و گفته‌است: «و از متکلفات اشعار، یکی آن است که کلمات تازی که در محاورات پارسی‌گویان غریب باشد، یا کلمات فهلوی که در لغت دری مهجورالاستعمال باشد، در آن به کار دارند» (همان: ۴۳۷). شمس قیس پا از این نیز فراتر می‌گذارد و حتی کاربرد «مصطلحات هر ولایت» و لغات بومی و محلی در شعر را مخل مطبوع بودن آن در شمار می‌آورد. این عیب که از التلخیص خطیب قزوینی (۶۶۶-۷۳۹ ق.) به این سو با عنوان «غرابت استعمال» (ر.ک؛ خطیب قزوینی، ۱۳۵۰ ق.: ۲۵) شناخته می‌شود، یکی از عیوبی است که قدامه پی‌آیه عیوب لفظ به آن اشاره نموده‌است، اما قدامه بن جعفر با دقتی که از توجه زود هنگام وی نسبت به مسائل نوین سبک‌شناسی خبر می‌دهد، میان گذشتگان و هم‌روزگاران خود در کاربرد این گونه کلمات که به آن‌ها «وحشی» می‌گوید، تفاوت می‌گذارد و باز بر همان خلق و خوی نسبی‌گرا، ناپسند بودن کاربرد الفاظ مهجور در شعر را به کیفیت و کمیت بهره‌مندی شعر از آن‌ها متعلق نموده‌است. در واقع، قدامه بن جعفر با توجه به این نکته که استعمال الفاظ وحشی در شعر شاعران گذشته، نه از سبب استحسان، بلکه به واسطه ناهمواری و خشونت بوده‌است که بر شعر این شاعران اعرابی تسلط داشته (ر.ک؛ قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۱۷۲)، دقت خود نسبت به مسئله فرم و ضرورت اندامیک بودن شعر را که از جنبه‌های مغفول‌مانده بلاغت اسلامی است، نشان داده‌است. وی یک بار دیگر نیز پی‌آیه عیوب غزل، به این نکته نغز در نقد ادبی توجه داده و گفته‌است:

«چون مذهب غزل، نرمی، لطافت، زیبایی و همواری است، نیاز است که واژه‌های آن نیز لطیف، خوشگوار، پسندیده و مطبوع باشند و خشونت و خشکی در الفاظ غزل، عیب است، اما نه همیشه، بلکه گاه در مواردی مثل بیان جنگاوری، بی‌پروایی، ستیزه و ترس که مقتضای خشونت می‌کند، کاربرد اینگونه الفاظ می‌تواند حسن هم باشد، ولی شایسته‌تر است این احوال به واسطه تنافر و تبعادی که با غزل دارد، عیب آن به شمار آید» (همان: ۱۹۱).

شمس قیس رازی نیز از این نکته نغز غافل نبوده‌است و طوری که گویا دست ما را گرفته، به تماشا در کوچه‌باغ ایده‌ها و آرای قدامه بن جعفر برده، از آنچه زیب و زینت غزل تواند بود، سخن گفته‌است:

«به حکم آنکه مقصود از غزل، ترویج خاطر و خوشامد نفس است، باید که بنای آن بر وزنی خوش مطبوع و الفاظی عذب سلس و معانی رایق مروق نهند و در نظم آن از کلمات مستکره و سخنان خشن محترز باشند» (رازی، ۱۳۶۰: ۴۱۶).

اما بی‌گمان یکی از خوش‌آب و رنگ‌ترین این همانی‌های المعجم با نقد الشعر را باید در میدانی دید که دیده‌ها و داوری‌های شمس قیس و قدامه درباره مدح، در آن به خودنمایی درآمده‌است، دیده‌ها و داوری‌هایی که ضمناً ساحتی از تأثیرپذیری‌های حکما و ادبای اسلامی از فکر یونانی و ارسطویی در مسئله اخلاق را آینگی می‌کند. در این زمینه، فضل تقدم و گویا تقدم فضل نیز با ابوعلی مسکویه رازی (۳۲۵-۴۲۱ق.) است که با دید فلسفی، نخستین کتاب اخلاقی را در جهان اسلام، موسوم به تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، به رشته تحریر درآورده‌است و سرمشقی به دست مشاهیری چون خواجه نصیرالدین طوسی، امام محمد غزالی، جلال‌الدین دوانی، مهدی نراقی، شاه‌میر و... داده‌است. مرکز ثقل فکر اخلاقی انعکاس یافته در عمده این نوشته‌ها آن است که حکمت یا نظری است و یا عملی. حکمت عملی خود سه شاخه دارد: تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن. در تهذیب اخلاق نیز یکی از اساسی‌ترین بحث‌ها، تقسیم فضایل انسانی است، به چهار فضیلت حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، قلمداد نمودن سایر فضایل به عنوان فروعات این چهار فضیلت. به دنبال ابن مسکویه که در کتاب خود، فضایل اربعه را در پیوند با «سه قوه متباین نفس» دیده‌است (ر.ک: ابن مسکویه، ۱۳۸۱: ۶۷)، خواجه نصیرالدین (۵۹۷-۶۷۲ق.) نیز بر همین وتیره، فضایل اربعه حکمت، عدالت، شجاعت و عفت را به ترتیب، حاصل تهذیب قوت‌های نظری، عملی، غضبی و شهوی دانسته‌است (ر.ک: طوسی، ۱۳۵۶: ۱۰۹-۱۱۰) و از آن پس، کسانی که در نوشتن اثری اخلاقی، اخلاق ناصری خواجه طوسی را پیش رو و الگو قرار داده‌اند، به همین شیوه عمل نموده‌اند. دور از انتظار نیست که این مسائل، گذشته از کتاب‌های اخلاق و حکمت عملی، در کتاب‌های ادبی مثل قابوس‌نامه، اخلاق الأشراف، نقد الشعر و المعجم نیز بازتاب بیابد.

بنا بر چنین الگویی، صاحب نقد الشعر نیز گفتگو پیرامون «نعت مدح» را با بحث فضیلت‌های نفسانی پیوند زده‌است و ضمن برشمردن فضایل اربعه، بقیه فضایل را داخل در آن‌ها یا برآمده از ترکیب بعضی از این چهار فضیلت با بعضی دیگر قلمداد نموده‌است؛ چنان‌که قناعت، قلت شره، پاکدامنی و آنچه بدین‌ها می‌ماند، از توابع عفت است و انکار

فواحش و ناموس پرستی برآمده از ترکیب شجاعت با عفت می‌باشد. بیان این عبارات، البته خودبه‌خود اعتباری برای قدامه بن جعفر نیست. اعتبار وی در داخل کردن این مسائل فلسفی- اخلاقی در نقد ادبی و دست‌افزار قرار دادن آن‌ها برای تحلیل مدح است. در این راستا، قدامه مدحی را شایسته می‌داند که در آن به اثبات فضایل اربعه برای ممدوح، چه مستقیم و چه از گذر فروعات آن‌ها توجه شده باشد. در مقابل، هجو خوب نیز هجوی است که در آن، فضیلت‌های چهارگانه از ممدوح سلب شده باشد، نه اینکه وی به صفات و خصالی از قبیل زشتی، بدقوارگی، لاغری و تنگدستی نکوهیده شده باشد که جزو و عوارض‌اند (قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۱۸۷). همچنین، قدامه مدح را به اعتبار پایگاه طبقاتی ممدوح بخش‌بندی کرده‌است و ویژگی‌های مدیحه در باب شاهان، لشکریان، صاحب‌منصبان و عوام مردم را متفاوت از هم دانسته‌است. در اینجا، همانندی عبارات *نقد الشعر* با عبارات *المعجم* که جز به تأثیرپذیری شمس قیس از قدامه قابل تفسیر نیست، چنان است که نمی‌شود از بازآوری‌شان سر باز زد:

«شایسته است دانسته شود مدیحه‌های مردمان که در آن باب سخن گفتیم، اقسامی دارد که بر حسب ممدوحان و احوال ایشان از جهت بلندمرتبی و فرومایگی، پیشه، بداوت و مدنیّت متفاوت است و برای مدح هر کدام از این صنوف، ناگزیر باید به نکاتی وقوف داشت. اما مدح شاهان، چنان باید که نابغه ذبیانی گفته‌است و در آن نعمان بن منذر را ستوده... اما مدح صاحب‌منصبان چنان است که وزیر و دبیر به آنچه به اندیشه، تدبیر و سیاست بازیسته است، ستوده شوند و چون بر این اوصاف، دوراندیشی‌های بی‌تأمل و تیزهوشی در فهم درستی‌های امور افزوده شود، نیکوتر و مدح‌تمام‌تر است... اما مدح سرداران باید در اجناس دلاوری و جنگاوری باشد و این‌ها داخل در باب خشونت و بی‌پروایی است و چون بر این اوصاف، ستایش بخشندگی‌های ناب و دهش‌های بی‌پایاب افزوده شود، مدیح نیکوتر و ستایش‌تمام‌تر باشد؛ چراکه سخاوت برادر شجاعت است و این هر دو در بیشتر مواقع در مردمان بلندهمت و اهالی عمل و صولت وجود دارد و از این روست که برخی شاعران، دلیری و بخشش را در مدیحه‌های خود به هم آمیخته‌اند... و مدح مردم عادی از روستایی تا شهری اقسامی دارد و به حسب اینکه ایشان از پیشه‌ها و مکاسب زندگی خود را می‌گذرانند و یا از صالحیک، دزدان و از این قبیل باشند، متفاوت است. ستایش دستۀ نخست به فضیلت‌های نفسانی گفته‌شده است، اما چنان‌که با مدح شاهان، وزیران و

سرداران به فضایل نفسانی یکی نباشد... و ستایش دسته دوم بر طبق رسم و راه ایشان است؛ یعنی به تهور، خونریزی، چالاکی، سخت‌کوشی، بیداری، صبر آمیخته به رادی، و بی‌واهمگی از کارهای بزرگ و خطیر» (قدامة بن جعفر، بی‌تا: ۱۰۶-۱۱۰).

آنچه در *المعجم*، شمس قیس درباره مدح و اقسام آن آمده است و تأثیر از آرای قدامه را آینگی می‌کند، در فصل محسنات و بدایع، ذیل صنعت «اغراق» است:

«... و وجوه مدایح به حسب تفاوت درجات ممدوحان مختلف است [و] بر موجب اختلاف احوال ایشان در ارتفاع و اتّضاع متفاوت. و از عیوب مدح، یکی آن است که از حدّ جنس ممدوح به طرفی افراط و تفریط بیرون برند... و این نوع مدیح جز پیغامبر را [صلوات الله علیه و آله] نشاید و بیرون از او در حقّ هر کس که گویند، تجاوز باشد از حدّ مدح... و جنس ملوک را خواجه و وحید دهر، مدحی قاصر باشد و جنس خواجهگان را شه و ملک، نالایق. و چون این مقدمات معلوم شد، بدان که خلال و خصالی که مردم را بدان بستایند بسیارست و حصر اسباب آن متعذر. الاّ آنکه عمده مدایح حقیقی در مدح مردان صفتی تواند بود که به فضایل نفسانی بازگردد، چون عقل، علم، جود، حلم، رأی، شجاعت، عدل و عفت، و اگر چه جمال و صباحت را در وجوه مدایح مدخلی تمام است و منظر انیق و وجه جمیل در هیبت و حشمت صاحب‌منصب بیفزاید و عرب بدان تیمّن کرده [اند] و از دلایل خصال حمیده شمرده، چه در احادیث آمده است که [أَطْلُبُوا الخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ، و قبح منظر و دمامت صورت موجب سقوط هیبت و دلیل خلال مذموم دانسته، لکن باید که در وجوه مدایح رجال معول بر ذکر طراوت خلق و جمال صورت نکنند و آن را جز به تبعیت بعضی از فضایل نفسانی به کار ندارند و در مدایح خلفا و سلاطین [کبار اعتماد] بر ذکر سخا و شجاعت هم پسندیده نداشته‌اند، از بهر آنکه بذل مال، خود از ضرورات پادشاهی است و کسی را که چندین هزار مرد و زن نان‌خوار باشند و همه را علی‌اختلاف طبقاتهم مکفی‌المؤنه بیاورد، چگونه به سخا و مروّت وصف توان کرد و مبارزت و حفظ نواحی مملکت نصیبه بندگان دولت و اعیان عساکر باشد و خلفا و سلاطین بزرگ قهارمه عالمند و مستعملان ارباب شجاعت، بدین دو خصلت در مدح عبید و موالی ایشان، اگر مبالغتی رود، آن هم به بزرگی قدر ایشان بازگردد و اگر کسی خواهد که لابد ایشان را بدین وجوه بستاید، بر وجهی [باید] که غیر ایشان را

لایق نیفتد... و در مدح خواتین ملوک و سلاطین، ذکر جمال و خوشخویی نباید کرد و در کرم و سخاوت مبالغت نباید نمود و لفظ عفت را در مدیح ایشان به عصمت بدل باید کرد» (رازی، ۱۳۶۰: ۳۵۸-۳۶۰).

در پژوهش پیرامون این‌همانی‌های المعجم با نقد الشعر به نحوی که اثبات تأثیرپذیری شمس قیس از این کتاب را در پی داشته باشد، توجه شمس قیس در عبارات مذکور به «فضایل نفسانی» و پیوند دادن صفات برآمده از آن به مدح «مردان»، بسیار قابل درنگ است. از این رو، در نقد الشعر نیز آمده که چون مدح، اسم مشترکی است که مدح مردان و جز ایشان را شامل می‌گردد، سخن از مدح مردان می‌گوییم؛ زیرا انگیزه بیشتر شاعران از مدح، ستایش مردان است (ر.ک؛ قدامه بن جعفر، بی تا: ۹۶).

از این رو، ملاحظه می‌شود که در نخستین دوره‌های رواج و روایی شعر درّی، شاعران قصیده‌سرا در مدح شاهان و صاحب‌منصبان، جانب عدالت و واقعیت را فرو نمی‌گذارند و با مدیحه‌های خود از ذوق ادبی خبر می‌دهند که در جامعه سریان دارد و بر بنیاد آن، مدح خوب، مدحی است که از عهده توصیف ممدوح با عنایت به ویژگی‌هایی که به‌راستی در وی است، برآمده باشد و احکامی از قبیل *يَجُوزُ لِلشَّاعِرِ مَا لَا يَجُوزُ لِغَيْرِهِ* نگذاشته باشد، تا شاعر در مدح، به ورطه اغراق‌های آنچنانی بیفتد و ممدوح را به اوصافی بستاید که در وی نیست. بنابراین دور از انتظار نیست که امیر عنصرالمعالی، فرزند خود را اندرز داده باشد که:

«و غزل و ترانه، تر و آبدار گوی و مدح قوی و دلگیر. و بلندهمت باش؛ سزای هر کس بشناس و مدح چون گویی قدر ممدوح بدان. کسی را که هرگز کاردی بر میان نبسته باشد، مگوی که تو به شمشیر شیر افکنی و به نیزه کوه بیستون برداری و به تیر موی بشکافی، و آن که هرگز بر چیزی ننشسته باشد، اسب او را به دلدل و براق و رخس و شب‌دیز مانند مکن. بدان که هرکسی را چه باید گفتن» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۱۹۰-۱۹۱).

مؤلف تاریخ سیستان نیز آشکارا بیان داشته‌است که قصدش از بازآوری قصیده رودکی به مطلع «مادر می را بکرد باید قربان» در مدح امیر باجعفر آن است «تا هرکه این شعر بخواند امیر باجعفر را دیده باشد که همه چنین بود که وی [= رودکی] گفته‌است» و در ادامه، درباره واقع‌نمایی آن نوشته‌است:

«این شعر اندر مجلس امیر خراسان و سادات، رودکی بخوانده‌است. هیچ کس یک بیت و یک معنی از این که درو گفته بود، منکر نشد، الا همه به یک زبان

گفتند که اندرو هرچه مدیح گویی، مقصر باشی، که مرد تمام است» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۲۴).

در پیوند با این‌همانی‌های آرای شمس قیس و قدامه دربارهٔ مشخصه‌های مدح، از این نکته نیز نباید سرسری گذشت که شمس قیس رازی روایتگر صرف آرای قدامه نیست و به‌ویژه پرهیزی ندارد از اینکه در جاهایی اعتقادات و باورداشت‌های دینی خود را به آرای قدامه بیفزاید و در نظریهٔ ادبی خود متعرض نکاتی گردد که از رهگذر مذهبی قابل فهم و تفسیر است؛ چنان که قدامه با وجود نگاه ستایش‌آمیزی که به اغراق و غلو در مدح دارد، میان آن و آنچه که «ایقاع ممتنع» دانسته‌است و در عیوب عامهٔ معانی از آن نام برده، تفاوت گذاشته‌است. از نظرگاه وی، غلو، تجاوز در تعریف از چیزی است، بدان گونه که خارج از طبیعت وی نیست و وقوع آن برای وی ممکن باشد. اما خطاب «جاودانه بزی» و «به پای روزگاران بیای» و از این دست با ممدوح، از حد غلو ناروا به حد ممتنع ناروا رسیده‌است (ر.ک؛ همان: ۲۰۲). قدامه دیگر اغراق را از جنبهٔ مذهبی و رانداز نکرده‌است. اما شمس قیس رازی در این زمینه بی‌التفات نیست. او دو گونه اغراق‌های دارای عیب را از یکدیگر بازشناسانده‌است: ۱- گونه‌ای از اغراق که افراط در آن به حد استحالت عقلی کشیده‌است (ر.ک؛ رازی، ۱۳۶۰: ۳۱۷). شمس قیس تا اینجا با قدامه و نظر وی پی‌آیهٔ ایقاع ممتنع همراهی دارد. ۲- گونه‌ای که مصداق تجاوز از مدح و ترک ادب شرعی است و بنا بر باور مذهبی شمس قیس، «دلیری بر شریعت و دلیل‌کننده بر بی‌اعتقادی شاعر و فتور قوت صدق او در دین» (همان: ۳۲۲) است و به‌ویژه اتفاق آن در شعر انوری را سخت نکوهیده‌است، حال آنکه توجهی به اغراق‌هایی از این دست، در نقد الشعر قدامه بن جعفر نیست.

در اینجاهاست که باید سعدی شیرازی را قدر دانست و توجه داشت که وی با بی‌التفاتی به «ممدوح» و نشانیدن «معشوق» به جای او^۵ و تسری تأثیرات این به‌گزینی در خلق و خوی شاعرانه‌اش، چگونه خود را از قفس الزام‌ها و اجبارهای خاص قصیده‌گویی و مدیحه‌سرایی رهانیده، روی در روی سنت قصیده‌سرایی ایستاده، با آن دست به گریبان شده‌است، به طوری که بی‌پرده و بی‌پروا همهٔ توصیه‌های مصلحت‌اندیشانهٔ قدامه، شمس قیس و نظایر ایشان دربارهٔ رعایت احوال ممدوح و جز این را به هیچ می‌گیرد و وقتی

می‌خواهد برای نمونه، یکی از حکام فارس (= امیر انکیانو) را در قصیده‌ای مدح بگوید، چنین می‌گوید:

«دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی زنه‌ار بد مکن که نکرده‌است عاقلی
این پنج‌روزه مهلت ایام آدمی آزار مردمان نکنند جز مغفلی»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۹۹۴).

زمانی که به تأیید قصیده می‌رسد و احتمالاً با تعریضی به انوری ابیوردی که شاعر تأبیدهای ابداً برآورده‌نشدنی و محیرالعقول است، می‌گوید:

«عمرت دراز باد نگویم هزار سال زیرا که اهل حق نپسندند باطلی
نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد تا بر سرش ز عقل بداری موکلی»
(همان: ۹۹۴).

اگرچه در این جستار، بررسی این‌همانی‌های عیوب وزن و قافیه در المعجم و نقد الشعر چندان مد نظر نبوده، از آنجا که به این‌همانی‌های عیوب وزن در هر دو این کتاب نظری انداخته شد، در باب عیوب قافیه نیز بدین قدر بسنده می‌شود که عیوب اقوا، ایطا و سناد که باز بسته به قافیه‌اند، با تفاوت‌هایی که در شعر عرب و فارسی دارند، هم در نقد الشعر و هم در المعجم فی معاییر اشعار العجم هست، قدامه از اکفا سخنی نگفته‌است و شمس قیس بدون آنکه بابتی جدا برای «تجمیع» باز کرده باشد، در اواخر المعجم و پی‌آیه صحبت درباره مصطلحات شعرا، تجمیع را نیز تعریف نموده‌است.

۷. نتیجه

اگر شمس قیس رازی در مطاوی المعجم فی معاییر اشعار العجم، نامی از قدامه‌بن جعفر و کتاب نقد الشعر برده بود، به یقین می‌شد این‌همانی‌های این دو کتاب درباره عیوب شعر و معیارهای بازشناساندن نیک و بد شعر را از یکدیگر، به پای آشنایی شمس قیس با آراء و ایده‌های بلاغی و ادبی قدامه نوشت و بی‌شک و شبهه از تأثیرپذیری المعجم از نقد الشعر سخن گفت. با این حال، این‌همانی مطالب مذکور و برخی دیگر از مطالبی که در المعجم آمده، با نقد الشعر چنان است که می‌توان با اندک‌مایه‌ای از احتیاط (آن نیز بنا بر دلیلی که گفته شد)، به تأثیرپذیری المعجم از نقد الشعر در مباحث مربوط به نقد شعر و شناخت عیوب آن حکم داد. بنابراین:

– شمس قیس در تألیف المعجم، دیده‌ها و داوری‌های قدامه‌بن جعفر درباره عیوب شعر را پیش رو داشته، از آن‌ها اقتباس کرده‌است و دست کم از تأثیر کتاب‌هایی که پس از نقد

الشعر نوشته شده‌اند و با بازآوری نظرات قدامه، هر یک سهمی در انتقال نظر وی داشته‌اند، بر کنار نبوده‌است.

– از آنجا که قدامه بن جعفر از نخستین کسانی است که به بلاغت یونانی توجه داشته‌است، به تبع تأثیرپذیری مستقیم یا باواسطه المعجم از نقد الشعر، چیزهایی از تأملات فلسفی و بلاغی یونانی وارد کتاب‌های بلاغی و ادبی فارسی شده‌است. شایسته یادآوری است که علاوه بر این‌همانی‌هایی که درباره عیوبی چون مناقضه، تخلیع، معاضله، خطاهای لفظی، خطاهای معنوی و... در این دو کتاب هست، شباهت میان نظرات قدامه با شمس قیس، جایی که درباره مدح و ویژگی‌های آن سخن به میان می‌آورند، بسیار جالب است. اگرچه شمس قیس در این موضع، گزارشگر صرف آرای قدامه نیست و به‌ویژه از اینکه اعتقادات مذهبی خود را نیز در نظریه ادبی خویش وارد نماید، پروایی ندارد.

۸. پی‌نوشت‌ها

۱. به‌درستی دانسته نیست که قدامه بن جعفر مشخصاً در چه سالی از عمر هفتادو هفت ساله خود که از ۲۶۰ تا ۳۳۷ هجری را در بر می‌گرفته، نقد الشعر را نوشته‌است. تاریخ تألیف المعجم فی معاییر اشعار المعجم نیز اگرچه دقیقاً مشخص نیست، اما قطعاً پس از ۶۲۸ هجری بوده‌است. بنابراین، میان تألیف این دو کتاب، حدوداً سیصدوسی تا سیصدوچهل سال فاصله است.

۲. شایسته یادآوری است که ترجمان البلاغه، نخستین نوشته به‌دست‌رسیده به زبان فارسی در بلاغت، اگرچه برحسب تاریخ تألیف آن (بین ۴۸۱ تا ۵۰۷ ق.)، می‌توانسته از نقد الشعر بهره ببرد، اما عمدتاً وامدار کتاب البدیع ابن معتر و خاصه محاسن الکلام نصر بن حسن مرغینانی مانده‌است. اگرچه حمید زرین کوب نیز بنا بر شباهت‌های مختصری که میان بعضی مطالب ترجمان البلاغه با نقد الشعر هست، رد پای نقد الشعر را در ترجمان البلاغه، مثلاً ذیل صنعت اغراق و استناد رادویانی به عبارت «الشعرُ أكذبُ أَعْدْبُهُ» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۶۲)، «هرچند بسیار کم‌رنگ و سطحی» قابل مشاهده می‌داند، اما وی نیز به درستی برآنست که «به‌یقین نمی‌توان گفت که صاحب ترجمان البلاغه، نقد الشعر را دیده باشد» (زرین کوب، ۱۳۵۱: ۸۸۷). رشیدالدین وطواط نیز در تألیف حدائق السحر (۵۶۸-۵۵۱ ق.)، عمدتاً به همین ترجمان البلاغه توجه داشته‌است تا کتاب و رساله بلاغی دیگر.

۳. به نظر قدامه، قافیه، لفظی است که به هر حال بر معنایی دلالت دارد و از این نظر، به سایر الفاظ بیت پیوسته‌است و چون قافیه لفظی مانند دیگر الفاظ بیت است و [به تبع] لفظ بودن، معنایی هم دارد و وزن بر همه لفظ‌های معنادار شعر واقع می‌شود، [ظاهراً] لازم می‌آید که قافیه را نیز با هر سه اسباب لفظ، معنا و وزن قابل ائتلاف بدانیم. اما از نظر ماهیت، قافیه چیزی نیست که ائتلاف آن با چیز دیگری واجب باشد و تنها چون این لفظ در انتهای بیت می‌آید، به آن قافیه می‌گویند و این در پایان بیت آمدن از ذاتیات قافیه نیست، بلکه کیفیتی است که به دلیل آنکه لفظی در بیت، پس از قافیه نیست، بر آن عارض شده و از این رو، برای قافیه از این بابت که قافیه است، سبب تألیفی با وزن و لفظ وجود نخواهد داشت. اما از نظر دلالت قافیه بر معنا، یک جهت تألیفی با معنا برای آن وجود دارد. بنابراین، قدامه دو سبب «ائتلاف لفظ - قافیه» و «ائتلاف وزن - قافیه» را بدون وجه تلقی نماید و درباره قافیه، فقط قائل به ائتلاف آن با معناست (ر.ک؛ قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۶۹-۷۰).

۴. از جمله، شیخ هبة الله بن عطاء الله حسینی شیرازی، معروف به شاه‌میر، از علمای سده نهم هجری و مؤلف/اخلاق‌علائی، در اخلاق و حکمت عملی. *اخلاق‌الاشراف* نیز اگرچه نقیضه‌ای است طنزآلود بر رسائل اخلاقی، باز قطعاً از آثاری است که در این سیاهه جای تواند گرفت. عبید زاکانی در این رساله، پس از تمهیدی درباره فضیلت اخلاق و پیوند ارسال رسل به تهذیب اخلاق آدمیان و استناد به حدیث «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (عبید زاکانی، ۱۳۷۴: ۵۱-۵۰)، منسوخ‌ها و مختارهای اخلاق در عصر خویش را ذیل فضایل اربعه به علاوه سخاوت، حلم، حیا، وفا، صدق، رحمت و شفقت بررسی کرده‌است.

۵.

«سخن عشق حرام است بر آن بی‌هده‌گوی که چو ده بیت غزل گفت مدیح آغاز
چون همت سعدی و سخن گفتن او که ز معشوق به ممدوح نمی‌پردازد»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۰۶۷).

منابع

- ابن‌ندیم، ابوالفرج محمد (۱۳۹۱ ق.)، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد. تهران: مطبعة دانشگاه طهران.
- ابن‌مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۸۱)، *تهذیب‌الاخلاق*، ترجمه علی‌اصغر حلبی، تهران، اساطیر.
- ابن‌معتز، ابوالعباس عبدالله (۱۴۰۲ ق.)، *کتاب البدیع*، اعتنی بنشره و تعلیق المقدّمه و الفهارس اغناطیوس کراتشوفسکی، ط ۳، بیروت: دارالمسیره.
- برسler، چالز (۱۳۹۳)، *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*، ترجمه مصطفی عابدینی‌فرد، ویراستاری حسین پاینده، تهران، نیلوفر.
- تاریخ سیستان* (۱۳۱۴)، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، مؤسسه خاور.
- حسینی شیرازی (شاه‌میر)، هبة الله (۱۳۸۹)، *اخلاق‌علائی*، تصحیح محمدجعفر یاحقی و سلمان ساکت، تهران، فرهنگستان هنر.
- حسینی نیشابوری، امیر برهان‌الدین (۱۳۸۴)، *بدایع‌الصنایع*، تصحیح رحیم مسلمانیان قبادیانی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۰ ق.)، *التلخیص*، ضبطه و شرحه عبدالرحمن البرقوقی، بیروت، دارالفکر العربی.
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس (۱۳۶۰)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح محمد قزوینی و مدرس رضوی، تهران، زوآر.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲)، *ترجمان‌البلاغه*، تصحیح احمد آتش، چ ۲، تهران، اساطیر.
- زرین‌کوب، حمید (۱۳۵۱)، «آشنایی با کتاب *نقد الشعر*»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، س ۸، ش ۳۲، صص ۸۸۹-۸۷۰.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، *نقد ادبی: جستجو در اصول و روش‌ها و مباحث نقادانی با بررسی در تاریخ نقد و نقادان*، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
- سعدی شیرازی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵)، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، هرمس.
- ضیف، شوقی (۱۹۶۵ م.)، *البلاغه تطوّر و تاریخ*، ط ۷، القاهرة، دارالمعارف.
- طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد (۱۳۶۹)، *معیار الاشعار*، تصحیح جلیل تجلیل، تهران، ناهید و جامی.

_____ (۱۳۵۶)، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری،

تهران، خوارزمی.

عبید زاکانی، نظام‌الدین (۱۳۷۴)، *أخلاق الأشراف*، تصحیح علی اصغر حلبی، تهران، اساطیر.
علوی مقدم، محمد (۱۳۷۲)، «تأثیر دو کتاب ارسطو در بلاغت عربی»، در *قلمرو بلاغت*، مشهد، آستان
قدس رضوی. صص ۳۶۳-۳۹۳.

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۷۸)، *قابوس‌نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و
فرهنگی.

قدامة بن جعفر (کاتب بغدادی)، *أبی الفرج (بی‌تا)*، *تقد الشعر*، تحقیق و تعلیق محمد عبدالمنعم خفاجی،
بیروت، دارالکتب العلمیة.

هارلند، ریچارد (۱۳۹۳)، *درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت*، ترجمه گروه ترجمه شیراز، به
سرپرستی شاپور جورکش، ج. ۴، تهران، چشمه.

Alavi Moghaddam, M. (1993). "The influence of Aristotle's two books on rhetoric". In *Dar Ghalamrow-e Balaghat*. Mashhad: Āstan-e Ghods-e Razavi. pp. 363-393. [in Persian].

Bressler, Ch. (2014), *Darāmedi bar Nazarieh-ha va Ravesh-ha-ye Naqd-e Adabi*, Trans. M. Ābedini-Fard, Edit. H. Payandeh, Tehran: Nilufar Publication. [in Persian].

Culler, Jonathan (2000), *Literary Theory: a Very Short Introduction*. 2th Eds., New York, Oxford University Press.

Culler, Jonathan (2000), *Literary Theory: a Very Short Introduction*. 2th Eds., New York, Oxford University Press.

Harland, R. (2014). *Darāmedi Tarikhi bar Nazarieh-ye Adabi az Aflāton tā Bārt*, Trans. Shiraz Translation Group, Ed. S. Jowrkesh, 4th.Ed, Tehran: Chashmeh Publication. [in Persian].

Hoseyni Neyshaburi, A. B. (2005), *Badaye Ol-Sanaye*, Emend. R. M. Qobadiani, Tehran: Endowment Foundation of Mahmud Afshar. [in Persian].

Hoseyni Shirazi (Shah-Mir), H. (2010), *Akhlaq-e Alai'*, Emend. M. J. Yahaqqi & S. Saket, Tehran: Art Academy. [in Persian].

Ibn-e Miskawayh, A. (2002), *Tahzib Al-Aqlagh*, Trans. A. A. Halabi, Tehran: Asatir Publication. [in Persian].

Ibn-e Motaz. A. A (1982), *Ketab Albadi'*, Emend. O. Keratshqovski, Beirut: Dar al-Meysara.

Ibn-e Nadim, H. (1971), *Ketab-e Alfehrest*, Emand. R. Tajaddod. Tehran: University of Tehran Publication.

Khatib Qazvini, J. M. (1931), *Al-TalKhis*, Emend. A. Barquqi, Bairut: Dār-ol Fekr Arabi.

Obeyd Zakani, N. (1995), *Aqlagh Al-Ashraf*, Emend. A. A. Halabi, Tehran: Asatir Publication. [in Persian].

Onsor ol-Maa'li, K. (1999), *Qabus Name*, Emend. Gh. Yosofi, Tehran: Elmi va Farhangi. [in Persian].

- Qodamat ibn-e Jafar, A. (n.d.), *Naqd-ol She'r*, Emend. Mohammad Abdol-Monem Khafaji, Bairut: Dār-ol Kotob Al-Elmiyat Publication.
- Raduyani, M (1983). *Tarjoman Al-Balaghe*, Emend. A. Atash, Tehran: Asatir Publication. [in Persian].
- Rāzi, Shams-e Qeys. (1981), *Al-Mujam fi Maāir-e Ashār-ol Ajam*, Emend M. Ghazvini and Modarres Razavi, Tehran: Zovvār Publication, [in Persian]
- Sadi Shirazi, M. (2006), *Kolliat-e Sadi*, Emend. M. A. Forughi, Tehran: Hermes Publication. [in Persian].
- Selden, R., P. Widdowson & P. Brooker (2005), *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*, 5th Ed, Great Britain, Pearson Education Limited.
- Selden, R., P. Widdowson & P. Brooker (2005), *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*, 5th Ed, Great Britain, Pearson Education Limited.
- Tarikh-e Sistan* (1935), Emend. M. Bahar, Tehran: Khavar Institiute. [in Persian].
- Tusi, Nasir ol-Din. M. (1977), *Aqlagh Naseri*, Emend. M. Minovi & A. Heydari, Tehran: Kharazmi Publication. [in Persian]
- Tusi, Nasir ol-Din. M. (1990), *Meyar ol-Asha'r*, Emend. J. Tajlil, Tehran: Nahid va Jami Publication. [in Persian].
- Tyson, Lois (2006), *Critical Theory Today: a User-Friendly Guide*, 2th Ed, New York, Routledge.
- Tyson, Lois (2006), *Critical Theory Today: a User-Friendly Guide*, 2th Ed, New York, Routledge.
- Zarrin-kub, A.H. (2007), *Naqd-e Adabi: Jostojo dar Osul va Raves-ha va Mabahas-e Naqqādi ba Barrasi dar Tarikh-e Naqd va Naqqadan*, Vol. 1&2, Tehran: Amir Kabir Publication. [in Persian].
- Zarrin-kub, H. (1972), “Āshenai ba Ketab-e Naqd-ol She'r”. *Majalle-ye Daneshkade-ye Adabiāt va Olum-e Ensāni Dāneshgah-e Ferdowsi-ye Mashhad*, No. 32, pp. 870-889. [in Persian].
- Zeyf, Sh (1965), *Al-Balāqhat Tatavvor va Tārikh*, Cairo: Dār-ol Maāref Publication.